**جناب آقا محمّد باقر**

**و آقا محمّد اسمعيل**

و از نفوس مسجونه که در سبيل الهی بزندان عکا افتادند آقا محمّد باقر و آقا محمّد اسماعيل خيّاطند \* اينها دو برادر مرحوم پهلوان رضا هستند که از ايران هجرت بارض سرّ کردند و بظلّ عنايت شتافتند و در پناه جمال مبارک بعکا وارد شدند \* امّا پهلوان رضا عليه الرّحمة و الرّضوان و عليه البهاء الابهی و عليه التّحيّة و الثّنآء شخصی بود بظاهر از رداء علم عاری و در صف کسبه مانند سائر اهالی ولی بعشق و محبّت الهی گريبان دريد و باوج اعظم عرفان پريد از نفوس سابقين است چنان بيان و تبيانی يافت که اهل کاشان مبهوت و حيران شدند \*

از جمله اين شخص بظاهر عامی نزد حاجی محمّد کريم خان در کاشان رفت سؤال کرد: جناب آقا، شما رکن رابعيد زيرا من تشنه عرفانم و رکن رابع را شناسائی خواهم \* چون جمعی از امراء سياسی و عسکری حاضر بودند حاجی مشار اليه گفت استغفر اللّه من از کسانيکه مرا رکن رابع ميدانند بيزارم من ابدًا چنين ادّعائی ندارم هرکس اين روايت نمايد کاذب است لعنة اللّه عليه \* پهلوان رضا چند روز بعد دو باره نزد حاجی مذکور رفت و گفت جناب آقا من ارشاد العوام را من البداية الی النهاية مطالعه کرده‌ام معرفت رکن رابع را فرض و واجب دانسته‌ايد و فی الحقيقه همعنان امام زمان شمرده‌ايد لهذا نهايت آرزو دارم که او را بشناسم شما البتّه برکن رابع واقفيد رجا دارم بمن بنمائيد \* حاجی مشار اليه متغيّر شد گفت رکن رابع شخص موهومی نيست شخص معلوم است نظير من عمامه بسر دارد و عبائی در بر و عصائی در دست \* پهلوان رضا در جواب تبسّم نمود گفت: جناب حاجی بی‌ادبی است در بيان سرکار تناقض است اوّل چنين فرموديد و حالا چنين ميفرمائيد که تغيّر حاجی شديد شد و گفت حال من فرصت ندارم در وقتی ديگر در اين مسئله صحبت با همديگر ميکنيم حال مرا معاف بداريد \* مقصود اينست که اين شخص بظاهر عامی چنين رکن رابعی را بقول علّامه حِلّی برکن رابع انداخت و ملزم و حيران کرد \*

باری، اين مرد ميدان غضنفر عرفان در هر محفلی که زبان ميگشود مستمعين را حيران ميکرد و تا نَفَس اخير مجير و دستگير هر طالبی بود تا آنکه باسم حقّ شهره آفاق شد و بيسر و سامان گشت و بملکوت ابهی صعود نمود \*

امّا دو برادر مهر پرورش بعنايت جمال مبارک اسير عوانان گرديده در سجن اعظم مقيّد و شريک و سهيم اين آوارگان گرديدند و در نهايت انقطاع و انجذاب در بدايت ورود بعکاء بملکوت ابهی شتافتند \* زيرا ستمکاران بمحض ورود کلّ را در ضمن قلعه در قشله عسکر حبس نمودند و ممرّ دخول و خروج را بربستند و هوای عکاء در آن اوقات مسموم بود هر غريبی بمجرّد ورود بستری ميشد \* جناب آقا محمّد باقر و آقا محمّد اسمعيل مبتلا بمرض شديد شدند طبيب و دوائی در ميان نبود آن دو نور مجسّم در يک شب دست در آغوش يکديگر صعود بجهان ابدی نمودند ياران را بحسرت بی‌پايان انداختند آن شب جميع گريان بودند \*

صبح خواستيم تا جسد مطهّر شانرا برداريم عوانان گفتند شما را خروج از قشله جائز نه اين دو جنازه را تسليم کنيد ما غسل و کفن و دفن مينمائيم ولی مصارف را شما بايد تکلّف نمائيد \* از قضا چيزی موجود نبود سجّاده ئی زير پای جمال مبارک بود جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء آن سجّاده را از زير پای مبارک بر داشتند و فرمودند بفروشيد و بعوانان بدهيد بصد و هفتاد غروش آن سجّاده فروش رفت و تسليم ستمکاران شد \* ولی آن ظالمان آن دو روح مجسّم را نه غسلی نمودند نه کفنی بل زمين را کاو يده آن دو مظلوم را با لباس دفن نمودند که الآن قبرشان متّصل بهم است همچنانکه جانشان در ملکوت ابهی همدم جسمشان نيز در زير خاک دست در آغوش يکديگر است \*

جمال مبارک نهايت عنايت در حقّ اين دو برادر داشتند در ايّام حيات مشمول الطاف بودند و بعد از وفات مذکور در الواح شدند قبرشان در عکا است \* و عليهم التّحيّة و الثّناء و عليهم البهاء الابهی و عليهم الرّحمة و الرّضوان \*